

## مقایسه تاریخ نگاری اقبال و پیرنیا

مریم ابراهیمی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۸

### چکیده

تاریخ نویسی در ایران تقریباً تا یک قرن و نیم پیش و تا قبل از آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن جدید غرب تقریباً بر یک روال قرار داشت. هر چند هر از گاهی مورخی مانند بیهقی و دیگران از نظر واقعه‌یابی و واقع‌بینی روش نقد علمی درست تری به کار بردند اما بیشتر مورخان براساس سنت قبلی به واقعه نویسی به روایت مورخان قبلی پرداختن به هر حال شاید بتوان این گونه تصور نمود که یا سنت تاریخ نویسی بر همان روال بوده و یا از راه مصلحت اندیشی و ترسو نایمندی‌های اجتماعی و یا از جهت عدم درک معنی وقایع و رویدادها از ذکر برخی رخدادها و درک آنها چشم می‌پوشیدند. از قرن سیزدهم هجری به تدریج جریان تازه‌ای در فن تاریخ نگاری نمایان شد که تا زمان حاضر ادامه یافت. از ابتدای قاجار جریان تازه‌ای در تاریخ نگاری به وجود آمد که یکی از مظاهر برخورد ایران با تمدن غرب بود. در این پژوهش تلاش می‌گردد که شیوه تاریخ نگاری دو نفر از مورخان دوره معاصر حسن پیرنیا و عباس اقبال مورد مقایسه قرار گیرد علت این مقایسه آن است که برخی حسن پیرنیا را که ناسیونالیستی محافظه کار بود بعنوان یکی از متقدمین شیوه‌های نوین تاریخ نگاری محسوب دارند در حالی که واقعاً این چنین نیست. با اینکه پیرنیا با تدوین تاریخ ایران باستان قدم بزرگی را برداشت اما به جهت گسترش بینش تاریخی و نظریه پردازی در زمینه تاریخ گامی برداشته است و به نظر می‌رسد مرحوم عباس اقبال از این نظر گامهای موثرتری برداشته است.

**کلید واژه ها:** تاریخ نگاری، اقبال، پیرنیا

## مقدمه

تاریخ نویسی در ایران تقریباً تا یک قرن و نیم پیش و تا قبل از آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن جدید غرب تقریباً بر یک روال قرار داشت. هر چند هر از گاهی مورخی مانند بیهقی و دیگران از نظر واقعه‌یابی و واقع‌بینی روش نقد علمی درست تری به کار بردند اما بیشتر مورخان براساس سنت قبلی به واقعه نویسی به روایت مورخان قبلی پرداختن به هر حال شاید بتوان این گونه تصور نمود که یا سنت تاریخ نویسی بر همان روال بوده و یا از راه مصلحت اندیشی و ترسو نایمندی‌های اجتماعی و یا از جهت عدم درک معنی وقایع و رویدادها از ذکر برخی رخدادها و درک آنها چشم می‌پوشیدند.

از قرن سیزدهم هجری به تدریج جریان تازه‌ای در فن تاریخ نگاری نمایان شد که تا زمان حاضر ادامه یافت. از ابتدای قاجار جریان تازه‌ای در تاریخ نگاری به وجود آمد که یکی از مظاهر برخورد ایران با تمدن غرب بود این پیشرفت و تحول در تاریخ نگاری ایران به عواملی باز می‌گردد که به اختصار به هر یک اشاره می‌گردد:

۱- شکست ایران از روسیه و آگاهی ایرانیان از ترقی غرب و اینکه خواستند راز برتری غرب و ناتوانی خود را بیابند. بنابراین درصدد برآمدند برخی کتابهای تاریخی را ترجمه نمایند و اولین کتابهای ترجمه شده در دوره عباس میرزا کتابهای تاریخی بود که مهمترین آنها عبارتند از: تاریخ روابط پترکبیر اثر ولتر، ترجمه احوال ناپلئون و شارل دوازدهم و اسکندر کبیر و همچنین تاریخ انحطاط و زوال امپراطوری روم تالیف گبین و تاریخ تنزل و خرابی دولت روم .

۲- علاوه بر کتابهای ذکر شده که در خصوص تاریخ اروپا بود ترجمه برخی کتابهایی که اروپاییان در خصوص تاریخ ایران نوشتند مانند تاریخ ایران سرجان ملکم تاریخ مختصر ایران به قلم مارخام باعث شد ایرانیان با سبک دیگری جز آنچه در ایران رایج بود آشنا گردند.

۳- کشفیات تاریخی و باستان شناسی در ایران و خوانده شدن کتیبه‌ها که حقایق جدیدی را آشکار ساخت مانند خوانده شدن کتیبه بیستون توسط راولینسون:

۴- تاسیس دارالفنون

۵- سفرنامه‌های ایرانیان به اروپا

## ۶- سیاحت‌نامه‌های اروپاییان در خصوص ایران

مجموعه اینگونه عوامل باعث شد شناخت ایرانیان نسبت به تاریخ عمومی دنیا افزایش یابد و افق تفکر تاریخی وسیع‌تر گردیده و به تدریج تحول در تفکر تاریخ‌نویسی پدید آید. اعتماد السلطنه (محمد حسن خان صنیع الدوله) در دوره ناصری مطلبی نوشت تحت عنوان تصحیح علم تاریخ که در آن اذعان داشت: این فن با کثرت تصانیف ضعیف بوده و ...<sup>۱</sup>

با این مقدمات تحول در فن تاریخ‌نویسی رخ داد و تأثیر آن در بعضی تألیفات آن زمان به وجود آمد.

## تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی

از دوره قاجاریه یک جریان ملی‌گرا در ایران شکل گرفت که می‌توان یکی از عوامل اصلی آن را شکست ایران در جنگ‌های ایران و روسیه و در نتیجه آن تحکیم اتحاد ملی و مذهبی دانست. رشد ملی‌گرایی در ایران باعث روی آوردن به تدوین کتاب‌های تاریخی شد، در به وجود آمدن این جریان میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر نقش داشتند، گرچه این حرکت در آن زمان به خوبی پیشرفت نکرد و به خاطر معضلات و مشکلات درون حکومت و دخالت بیگانگان حرکت آنان ناکام ماند اما حس ایرانیت و میهن‌پرستی را تقویت کرد، نگارش کتاب‌های تاریخی در خصوص تاریخ ایران قبل از اسلام توسط افرادی مانند محمد حسن خان اعتماد السلطنه نمونه‌ای از این گرایش است. وی کتاب «درر التیجان فی التاریخ بنی اشکان» را تألیف کرد، این امر نشانگر آن است که وی توجه خاصی به ایران باستان داشته است، ایشان به تحقیق مباحث تاریخی و شناختن آثار قدیمی علاقه داشت و در سفرهایی که همراه شاه بود از بناهای قدیمی بازدید می‌کرد و در باب آنها به تجسس می‌پرداخت و همراهان را به نسخه‌برداری از کتیبه‌های قدیمی مأمور می‌کرد.<sup>۲</sup>

وی مخصوصاً به جمع‌آوری سکه‌های قدیمی علاقمند بود و براساس همین سکه‌ها و آثار، تاریخ اشکانیان را تألیف نمود و همچنین تاریخ هرودت و تاریخ بابل را ترجمه کرد.

## دومین حرکت تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی

دومین حرکت تاریخ‌نگاری با تکیه بر ملی‌گرایی در ایران قبل از مشروطه به وجود آمد و آقاخان کرمانی آن را به اوج خود رسانید، وی به لحاظ دانش نوین تاریخ و فن تاریخ‌نگاری از جمله سرآمدان بود و اثر بدیعش در تاریخ ایران باستان کماکان واجد ارزش علمی است. میرزا آقان خان نماینده

طغیان علیه سنت‌های تاریخ نویسی و ویران کردن پایه‌های آن است موضوع تاریخ را از واقعه یابی و ثبت سرگذشت شهریاران و جنگها گذراند و به تحولات اجتماعی و جریانهای تاریخی منحرف گردانید. در نگارش تاریخ شیوه استدلال و استقرا را به کار برد و گذشت تاریخ را با توجه به رابطه علت و معلول مورد غور و تأمل قرار داد و ارتباط طبیعی امور تحولات اجتماعی را مطالعه کرد نخستین کسی است که از فلسفه مدنیت و حکمت تاریخی بحث نمود و بنیادهای سیاسی و پدیده‌های اجتماعی را در تحول تاریخ ایران بررسی کرد بهترین تواریخ ایران باستان را تا پیش از میرزا حسن خان مشیرالدوله هم او نوشت. وی در سراسر گفتارش یک هدف اصلی دارد هوشیاری ملی و احیا ایران.<sup>۳</sup>

مهمترین کتابهای میرزا آقا خان عبارتند از کتاب نامه باستان که تاریخ مختصر ایران پیش از اسلام را به سبک و تقلید از فردوسی سروده است و در واقع خواسته است بر شاهنامه حاشیه‌ای بزند. آئینه اسکندری یا تاریخ ایران باستان کتاب دیگر وی می‌باشد که در جلد اول آن تاریخ ایران را از آغاز تا زوال ساسانیان و پیدایش اسلام نوشته است و در جلد دوم تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان. یک مکتوب و صد خطابه دو رساله انتقادی است و همچنین تاریخ شانژمان ایران بحث انتقادی است که به تاثیر حوادث تاریخی در جامعه ایران می‌پردازد. وی کتابی نیز در تاریخ قاجاریه نوشت که نسخه‌ای از آن در دسترس نیست. در این مرحله از تاریخ نویسی مسئله و نکات برجسته در سلسله‌های باستانی هخامنشی و ساسانی مهم جلوه داده شده و در کتابهای درسی گنجانده شده است تا احساسات ملی پرورش یابد. میرزا آقا خان با هدف این عمل را انجام می‌داده چرا که در نامه‌ای به دوستش میرزا ملکم خان در خصوص تاریخ ایران باستان خود می‌نویسد: برای برانداختن بنیان این درخت چنین تاریخی لازم است و هم برای احیاء قوه ملت در طبایع ایران.

### سومین جریان تاریخ‌نگاری ملی (ناسیونالیستی)

سومین جریان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی مربوط به دوره رضا شاه و محمد رضا پهلوی می‌باشد که می‌توان آن را «تاریخ‌نگاری عهد پهلوی» نام نهاد، دوره رضا شاه اوج احساسات ناسیونالیستی و ایران‌گرایی در تاریخ باستان، ستایش ایران باستان و باستان‌ستایی دیده می‌شود، این عمل با هر هدفی که صورت پذیرفت از دوره قاجار به دوره پهلوی سرایت کرد و به صورت ایدئولوژی غیر رسمی رضا شاه درآمد و تب تند ملی‌گرایی را از طریق رسانه‌ها و روزنامه‌ها دامن زد و در مدارس و آموزشگاه‌ها تبلیغ می‌شد. در این میان نشر کتابهایی مانند ایران قدیم و ایران باستان که هر دو به وسیله حسن

پیرنیا (مشیرالدوله) نوشته شد حائز اهمیت است. علاوه بر آن ترجمه کتاب ایران در زمان ساسانیان نوشته باستان‌شناس هلندی، آرتور کریستن سن و دیگر تألیفات، اندیشه ملی‌گرایانه افراطی را تقویت کرد. در دوره رضا شاه گروهی از جوانان برای تحصیل عازم اروپا شدند که برخی از این تحصیل‌کردگان، جریان جدید تاریخ‌نگاری را در ایران شروع کردند، آنان با تاثیرپذیری از مکاتب تاریخ‌نگاری در غرب مدعی شدند، تاریخ معرفتی علمی است و مانند علوم باید مطرح گردد و تاریخ بایستی از زیر سلطه اقتدار فلسفه و مذهب و ایدئولوژی‌ها رهایی یابد، آنان معتقد بودند که در تاریخ باید از رویکرد حافظه‌مداری که شیوه وقایع‌نگاری و تاریخ نقلی و روایی بوده رهایی یافت و به جنبه‌های تحلیلی وقایع‌نگاری و تاریخ توجه بیشتری نمود، تاریخ‌نویسی جدید براساس به کار بستن روش علمی در پژوهش بنیاد گذاشته شد، این حرکت بعد از آشنایی ایرانیان با تحولات جدید اروپا شکل گرفت و تاریخ‌نویسی ایران تحت تاثیر روشها و بینش‌های آنان قرار گرفت، روش تاریخ‌نگاری که قبلاً بیشتر مورد اعتنای مورخان بود، توجه به رویدادهای بزرگ و مهم به ویژه زندگانی فرمانروایان بود و وقایع‌نگاران و مجلس‌نویس‌ها وظیفه ثبت رویدادها را براساس میل پادشاهان داشتند یا آنچه را می‌شنیدند به صورت تاریخ درمی‌آوردند. اما در تاریخ نگاری جدید با تکیه بر اسناد و منابع اصلی و مدارک مستند برای هر موضوع و پس از ارزیابی و نقادی عالمانه مطلبی نوشته می‌شد. در تاریخ‌نویسی جدید بینش‌های جدیدی شکل گرفته و موضوع کار مورخ تنها به سرگذشت فرمانروایان و شرح جنگ‌های آنان محدود نمی‌شد بلکه گرایش‌های جدیدی بوجود آمد که با بهره‌گیری از دستاوردهای دانش‌هایی چون جغرافیا، جامعه‌شناسی، اقتصاد، روانشناسی و مردم‌شناسی و غیره تاریخ نوشته شد. بنابراین در شیوه‌های جدید تاریخ‌نویسی مهمترین اصل همه جانبه نگریستن مورخ به گذشته به یاری تمامی مواردی است که او را در کار بازسازی خردمندانه گذشته یاری دهند. عباس اقبال آشتیانی (۱۳۳۴-۱۲۷۵ ش) از جمله نخستین پیشگامان تاریخ‌نویسی نوین در ایران بود. وی از جمله مورخانی است که با تکیه بر متد و شیوه‌های دانشگاهی کتاب نوشت. وی در مرز تاریخ‌نویسی سنتی و نو قرار داشت و اگرچه از زمان وی تاکنون تاریخ‌نویسی در ایران دچار دگرگونی‌هایی گشته است اما نوشته‌های اقبال همواره به عنوان نمونه‌هایی جدی از تاثیر روشهای جدید در تاریخ‌نگاری ایران باقی مانده است.

در این پژوهش تلاش می‌گردد که شیوه تاریخ‌نگاری دو نفر از مورخان دوره معاصر، حسن پیرنیا و عباس اقبال مورد مقایسه قرار گیرد. علت این مقایسه آن است که برخی حسن پیرنیا را که

ناسیونالیستی محافظه کار بود بعنوان یکی از متقدمین شیوه‌های نوین تاریخنگاری محسوب دارند در حالیکه واقعاً اینچنین نیست. با اینکه پیرنیا با تدوین تاریخ ایران باستان قدم بزرگی را برداشت اما به جهت گسترش بیش تاریخی و نظریه پردازی در زمینه تاریخ گامی برنداشته است و به نظر می‌رسد مرحوم عباس اقبال از این نظر گام‌های موثرتری برداشته است.

### شرح زندگانی پیرنیا و شیوه تاریخ نگاری وی

میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا در اوایل سال ۱۲۹۱ ق / ۱۲۵۲ ش در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی از اعظام رجال عهد قاجاریه بود. وی در سن هفده سالگی عازم روسیه شد، تحصیلات نظامی را در «کارتسکی کرپوس» و تحصیلات حقوقی را در دانشکده حقوق مسکو به پایان برد و پس از بازگشت به ایران وارد کارهای سیاسی شد.<sup>۴</sup>

پیرنیا جز مورخانی است که تحت تاثیر دو مسأله اقدام به نوشتن تاریخ ایران باستان نمود. یکی جریان باستان‌گرایی که رضا شاه مشوق آن بود و دیگری علاقه‌ای که وی به تاریخ پیدا کرده بود. بنابراین وی پس از کناره‌گیری از سیاست کتابی نوشت به نام «ایران باستانی» و سپس «داستانهای ایران قدیم» را چاپ نمود که متمم کتاب اول محسوب می‌شد. اثر دیگر وی که برای تدریس در مدارس متوسطه تألیف نمود «تاریخ مختصر ایران قدیم» نام داشت و تاریخ مختصر ایران از زمان مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران تا انقراض ساسانیان را گزارش می‌کرد و در واقع خلاصه‌ای از دو مجلد فوق بود. اما مهمترین اثر وی «تاریخ مفصل ایران باستان» بود که در سه جلد قطور به قطع وزیری چاپ شد و نوشتن آن پنج سال طول کشید. وی همچنین تاریخ ساسانیان را مشتمل بر هزار صفحه نوشت. دوره ایران باستان را که پیرنیا مورد بررسی قرار داد از دوره‌های دشوار و تاریک تاریخ ایران بود. چون غیر از تعدادی کتیبه و مقداری آثار باستانی و سکه به طور مستقیم چیزی از آن دوران وجود نداشت و هنوز کشفیات باستان‌شناسی صورت نپذیرفته بود و پیرنیا مجبور بود با تکیه بر روایات یونانی و اندک اطلاعاتی که با خود از روسیه آورده بود، تاریخ ایران باستان را تدوین کند. از این جهت عمل پیرنیا کاری نوین و جدید محسوب می‌شد. «بررسی کتاب تاریخ ایران باستان» و خصوصاً رساله تحقیقی «داستانهای ایران قدیم» نشان می‌دهد که پیرنیا با اصول و مبانی نقد تاریخی آشنایی کافی دارد.<sup>۵</sup> وی با صبر و حوصله تمامی اسناد و مدارک موجود را مورد مطالعه قرار داد، وی با استفاده از این آثار و نوشته‌های یونانیان قدیم و با تکیه بر روش‌های مطالعه جدید و

استخراج و تنظیم اطلاعات و روشن ساختن مسائلی که در منابع مکتوب نبود برای اولین بار تاریخ ایران باستان را کامل تدوین نمود که در حال حاضر نیز قابل استناد است، در عین حال کار پیرنیا از جهتی به سبک مورخان قدیمی است که تاریخ سلسله‌های حکومتی را روایت می‌کردند و تاریخ را بر بنیاد دوره فرمانروایی یک خاندان مشخص بر ایران آن زمان و بررسی وضع سیاسی همان دوران معین می‌نمودند که این شیوه یکی از رایج‌ترین شیوه‌های دوره بندی تاریخ ایران بوده است. در تدوین تاریخ ایران باستان فهرست نام پادشاهان ملاک قرار گرفته است که البته تدوین این تاریخ نیز دشواری‌هایی برای پیرنیا داشته است. زیرا وی فهرستی دقیق و منظم از آن فرمانروایان در اختیار نداشته و لازم بوده دریابد که شمارش سال‌های حکومتی چگونه انجام می‌گرفته است زیرا که سال تغییر یک حکومت و یا عزل یک پادشاه همیشه آغاز حکومت پادشاه یا سلسله‌ای جدید نبوده است. در ضمن جداسازی تاریخ از افسانه‌ها و حماسه‌ها و داستانهای اساطیری که ایرانیان از قدیم الایام دلبسته این روایات بوده‌اند از مشکلات دیگر پیرنیا بوده است. چون درجه اعتبار افسانه و حماسه ضعیف است. افسانه و حماسه اگرچه به تکمیل دانش تاریخی کمک می‌کند اما چون توأم با تخیل هستند اطلاعات اندک را توسعه داده و به سبب تبدیل کرده و حقیقت را پنهان نموده است. البته بسیاری از اخبار و اطلاعات که در تاریخ گم‌شده‌اند و یا به آنها دسترسی نیست در افسانه‌ها و حماسه‌ها قابل کشف و استفاده است و افسانه‌ها و حماسه‌ها بسیاری از کمبودها و خلاهای دانش تاریخی بشر را تکمیل می‌کند. گرچه باید با احتیاط از آنها استفاده کرد. در افسانه‌ها و حماسه‌ها توهم، خرافه پرستی، شرک و کفر تعصب و اغراق‌گویی و قوم پرستی وجود دارد. بنابراین پیرنیا که درصدد بود که برای اولین بار تاریخ مفصل ایران باستان را بدون نمایندگی کاری پرمشقت در پیش داشت و می‌بایست با بینش علمی و دانش غنی بدین کار بپردازد و لازم بود با دقت و حوصله و نگرش عمیق توأم با جامع‌نگری و به کارگیری علوم و فنون مختلف در این راه گام بردارد.

بسیاری از مورخان و محققان امروزی نیز در خصوص پیرنیا و کتاب مهم وی تاریخ ایران باستان اظهارنظر کرده‌اند. دکتر باستانی‌پاریزی در کتاب تلاش آزادی، پیرنیا را هم قدر و منزلت با فردوسی می‌داند.<sup>۶</sup> دکتر زرین کوب می‌نویسد: پیرنیا به شیوه فون دانکه تاریخ‌نگاری نموده است و علاقه به جزئیات و حوادث و اجتناب از تفسیرهای دور و دراز نشان می‌دهد پیرنیا در تاریخ‌نویسی مانند فون دانکه کسی که پیشگام تاریخ‌نویسی نوین نام گرفته به بررسی آنچه واقعاً روی داده است تمایل داشته است.<sup>۷</sup> عباس اقبال نیز در خصوص تاریخ ایران باستان پیرنیا اظهار نظر کرده است. در مقدمه

تاریخ مغول می‌نویسد: انتشار تاریخ ایران باستان افق جدیدی پیش چشم مردم که از گزارش احوال نیکان خود آن هم به شکل مطالعه علمی بی‌خبرند خواهد گشود و آنان به عظمت و اقتدار اجداد خود رهنمون خواهد ساخت. این کتاب باشد که غرور ملی را بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله‌ور سازد و خرمن سستی و تن‌پروری را در وجودشان سوخته، آنان را به اقتداء به اجداد با عظمت خود وا دارد.<sup>۸</sup>

در تاریخ‌نگاری پیرنیا مشکلاتی نیز وجود دارد، پیرنیا از آنجا که جزو رجل سیاسی بود و تربیتی سیاسی و درباری یافته بود مسلماً به گونه‌ای دیگر فکر می‌کرد، و این امر نیز در شیوه تاریخ‌نویسی او تاثیر گذاشته بود. نگرش او به تاریخ و وقایع با یک مورخ و تاریخ‌نگاری که از بین عامه مردم برخاسته متفاوت است. وی در تاریخ‌نویسی بیشتر حکام و پادشاهان و فرمانروایان و نقل جزئیات حوادث آن ایام و توالی سلسله‌ها، احوال پادشاهان و ماجرای جنگ‌ها و صلح‌ها را می‌دید که قطعاً جوابگوی علاقه و نیاز عمومی جامعه آن روز بوده که پس از روی کار آمدن رضاشاه و حکومت متمرکز وی افزایش چشمگیری یافته بود. دیدی که او نسبت به تاریخ دارد و وقایعی که او در تاریخ جستجو می‌کند با یک تاریخ‌نگار عامه فرق می‌کند، تاریخ ایران باستان مشیرالدوله و دیگر نوشته‌های تاریخی وی به علت اینکه او یک فرد بلند پایه سیاسی است دارای اهمیت است. یک مورخ که از طبقات عامه اجتماع باشد در آنچه به تاریخ ایران باستان ارتباط بیشتری دارد نقش طبقات و بهره‌کشی از بردگان و کشاورزان و غیره را می‌بیند. آنچه پیرنیا دیده است، مسائل مرزها و حکمرانان و پادشاهان است. اما اقبال روح تاریخ ایران را در شرح زندگانی اجتماعی و معنوی مردم می‌داند و منظورش را از تألیف کتابی از جمله «تاریخ مغلول» روشن ساختن گوشه‌ای از تاریخ ایران می‌داند، وی همچنین به سلسله‌های محلی توجه دارد و تاریخ ایران را جدا از سلسله‌ها کامل نمی‌داند و این بررسی را به ویژه در ابعاد سیاسی، اجتماعی، معنوی به انجام می‌رساند و با گزینش وقایع مرتبط به تحلیل وقایع دست می‌زند.

عباس اقبال در سال ۱۳۱۴ در آشتیان متولد شد و به طوریکه خود در مجموعه مقالات نوشته است: پرورده درد و رنج بود و پخته همت و اراده و در خانواده فقیری متولد شده بود. وی در دارالفنون تحصیل کرد و به کار پرداخت و در نهایت به تدریس در دارالمعلمین عالی پرداخت و تاریخ و جغرافیا تدریس می‌کرد.

مرحوم دکتر عبدالحسین نوایی می‌نویسد: اولین تحولی که در تاریخ نویسی ما پیش آمد از زمان اعتماد السلطنه بود که چند سالی در خارج زندگی کرده بود و شروع کرد به اینکه کتابهایی را براساس



روش علمی فرنگی بنویسد در روش جدید دیگر افسانه و اساطیر تکرار نمی‌شد بلکه نتیجه تحقیقات تاریخی، باستان شناسی، سکه شناسی و سایر موضوعات مثل علوم اجتماعی مورد توجه محقق قرار می‌گرفت. کتابهای اعتماد السلطنه آغاز حرکتی است به سوی تاریخ به معنای حقیقی آن. بعد از وی بهترین نمونه از کسانی است که با این روش آشنا شدند مرحوم اقبال بود.<sup>۹</sup>

اقبال به شیوه‌های علمی در تاریخ توجه داشت و تاریخ را نیز مانند سایر علوم دارای قوانین کلی و روش استدلالی می‌دانست و اعتقاد داشت برای تحقیق در تاریخ باید از سایر علوم نیز کمک گرفت. اقبال آشتیانی خود می‌نویسد: تاریخ اگر به شیوه علمی تدوین نشود و تنها به صورت جمع اطلاعات و اخبار و وقایع نگاری نوشته شود طبعاً در گوشه‌ای می‌افتد و آیندگان آن را خلاصه می‌کنند زیرا که وقایع عالم از جهت نتیجه خیر و شر آن برای عامه شبیه یکدیگر است و اگر اختلافی باشد در عدد بازیگران صحنه و اسباب و آلات ایشان است.<sup>۱۰</sup> وقتی تمامی نظرات اقبال را در خصوص تاریخ مورد بررسی قرار می‌دهیم در می‌یابیم که او تاریخ را علم می‌دانست علمی که به کشف حقیقت و بیان واقعیت محض می‌انجامد و رسیدن به حقیقت را در متد و شیوه علمی امکان پذیر می‌دید. بنابراین مطالب تاریخی و نوشته‌های گذشتگان را روایت نمی‌کند و در بست نمی‌پذیرد بلکه به نقد کتابهای تاریخی اعم از قدیم و معاصر می‌پردازد و آنها را پس از ارزیابی مورد استفاده قرار می‌دهد. وی در مجله یادگار کتابهای زیادی را مورد نقد و بررسی قرار داد. تاریخ‌نگاری عصر پهلوی پیشرفت خود را مدیون اقبال است. بسیاری اقبال را بنیان گذار علم تاریخی در ایران دانسته‌اند، گرچه برای او و پیروانش در نظام دانشگاهی، تاریخ در حکم واقعه‌ای بود که می‌بایست آن اتفاقات گزارش می‌شد، اما وی و همفکرانش کتاب و متون تاریخی بسیاری از نسخه‌های خطی را چاپ و منتشر کردند.

اقبال در چند زمینه به تاریخ‌نگاری کمک کرد:

۱- شیوه‌های علمی نوین را که در غرب آموخته بود (دانشگاه سوربون فرانسه) در ایران رواج داد.

۲- از تاریخ‌نگاری پیشین انتقاد کرد و اصول تعلیم و تربیت را از پایه بر مبنای علمی استوار ساخت.

۳- روان‌نویسی را رواج داد و از به کار بردن کلمات و اصطلاحات اروپایی که رواج پیدا کرده و نشانه روشنفکری بود و همچنین استفاده از لغات مشکل عربی و تعبیرات ترکی و فارسی قدیمی منسوخ اجتناب کرد و سلاست و ساده‌نویسی را رواج داد.

۴- در زمینه تاریخ‌نگاری هم از جزئیات در تحقیقات استفاده کرد مانند تاریخ مغول و هم تاریخ عمومی که بررسی دوره‌ها است مانند تاریخ مفصل ایران که البته تاریخ مفصل را بیشتر برای آموزشگاه‌ها نوشت.

۵- وی به ارتباط تاریخ با سایر علوم انسانی اعتقاد داشت و از آنها در نگارش تاریخ کمک گرفت.

۶- کتاب‌های تاریخی قدیم و کتاب‌هایی که در زمان وی نوشته می‌شد را مورد انتقاد و ارزیابی قرار داد.

۷- وقایع را با توجه به اسناد و مدارک مختلف ارزیابی می‌نمود و به تحلیل وقایع می‌پرداخت و اظهارنظر می‌نمود.

۸- بر استفاده از اسناد و منابع معتبر و ذکر آنها و نشان دادن اسناد به عنوان حسن انجام کار تأکید داشت.

۹- بی طرفی علمی را در هر شرایطی رعایت می‌نمود.

۱۰- به علاقمند بودن به تاریخ و دارا بودن استعداد غریزی و ذوق طبیعی مورخ در شناخت و تحقیق تاریخ اعتقاد داشت.

### اشتراکات تاریخ‌نگاری عباس اقبال و پیرنیا

عباس اقبال و پیرنیا دو مورخ بودند که همزمان زندگی می‌کردند گرچه پیرنیا از نظر سنی ۲۵ سال از اقبال بزرگتر بود اما هر دو از مورخان عصر پهلوی محسوب می‌شوند. از نظر شیوه نگارش تاریخ هر دوی آنها در مرز قرار داشتند پیرنیا در مرز تبدیل تاریخ نگاری سنی به تاریخ نگاری جدید یعنی مرز تاریخ نگاری از نوع ابن اثیر و جریر طبری با تاریخ نگاری میرزا آقا خان کرمانی و محمد حسن خان اعتماد السلطنه. بنابراین در تلفیق این دو شیوه تاریخ نگاری یا تبدیل شیوه قدیم به جدید کمک نمود. عباس اقبال در مرز تاریخ نگاری جدید و مدرن یا آکادمیک و دانشگاهی قرار داشت. بنابراین می‌توان گفت از این جهت عمل آنها که مقابله با تاریخ نگاری سنتی بود شبیه هم است و هر دو تلاش کردند تا تاریخ نگاری قدیم را متحول سازند گرچه نتوانستند آن را به نحوی جدی متحول سازند شاید بتوان گفت هر دو این مورخان یک متفکر و نقاد تاریخ به معنای واقعی نبودند چون هر

کدام شیوه‌های اروپایی را بی‌کم و کاست پذیرفته بودند و به آن عمل می‌کردند و آنان نظریه پرداز و متفکر تاریخ و بنیان گذار سبک جدیدی در تاریخ نبودند.

بررسی و مقایسه کتابها و نوشته‌های اقبال و پیرنیا نشانگر آن است که هر دوی آنها در نوشتن انشایی روان و خالی از تکلف دارند.<sup>۱۱</sup> خصوصاً عباس اقبال روان نویسی را رواج داد و از به کار بردن کلمات و اصطلاحات اروپایی که رواج پیدا کرده و نشانه روشنفکری به حساب می‌آمد جلوگیری نمود و لغات مشکل عربی و تعبیرات ترکی و فارسی قدیمی را منسوخ کرد و از به کار بردن آنها پرهیز نمود.

یکی از اشتراکات که متاسفانه در نوشته‌های پیرنیا و اقبال هر دو به چشم می‌خورد که البته اقبال کمتر به آن بها داده است تعریف از پادشاهان و سلطان ستایی است که در تاریخ نگاری این مساله به نفی و انکار مردم و حذف آنها از صحنه تاریخ می‌انجامید. و این پادشاهان و حکام و امرا بودند که به تنهایی فضای خالی تاریخ را پر می‌کردند همانطور که در تاریخ مورخان درباری مردم نقش ندارند و حق حضور ندارند به همین خاطر حوادث براساس سلطنت پادشاهان بیان می‌شود که نویسندگان بعدی نیز محکوم این سنت تاریخ‌نویسی می‌باشند و پیرنیا و اقبال نیز خواسته و ناخواسته در این وادی گرفتار بوده‌اند.

### تفاوت‌های تاریخ‌نگاری پیرنیا و اقبال

یک تفاوت عمده که در تاریخ‌نگاری پیرنیا و عباس اقبال وجود دارد آن است که به طور کلی پیرنیا تاریخ‌نویس و تاریخ‌نگار نبود و درس تاریخ نخوانده بود وی در مدرسه علوم سیاسی درس حقوق خوانده بود. پس از آن در ایران به فعالیت‌های اداری و سیاسی پرداخت، و فقط در ۱۰ سال آخر عمر به تاریخ‌نویسی روی آورد. وی یک محقق تاریخ نبود، روی آوری وی با هر انگیزه‌ای که بود به نظر می‌رسد بیشتر به دستور دولت برای ترویج روحیه ناسیونالیستی و ملی‌گرایی بود. وی دوست داشت تفکر ملی‌گرایی را با رویدادهای تاریخی تقویت کند بنابراین به نوعی واقعه‌پردازی و واقعه‌یابی پرداخت. کاری که تا آن زمان انجام نشده بود و جامعه فرهنگی کشور خود را بی‌نیاز از آن نمی‌دید.<sup>۱۲</sup>

پیرنیا در تفکر تاریخی و روش تاریخ‌نگاری تحویبی ایجاد نکرد و روش جدیدی بنیاد نگذاشت کاری که انجام داد را قبلاً میرزا آقان خان کرمانی و حتی در دوره ناصری محمد حسن خان اعتماد السلطنه انجام داده بودند.

اما عباس اقبال در فرانسه درس خوانده بود و مدتی در ایتالیا و ترکیه به سر برده بود و با سبک-های مختلف تحقیقات اروپایی آشنا بود. وی در دانشگاه سوربون لیسانس ادبیات گرفت و پس از بازگشت به عنوان استاد دانشگاه انتخاب شد و به تدریس پرداخت. در مجله دانشکده ادبیات و فروع تربیت به نشر مقالات ادبی و تاریخی پرداخت و در سال ۱۳۲۴ مجله یادگار را منتشر ساخت که به راستی یادگاری ارزنده از اوست که در مدت ۵ سال انتشار، ارزشمندترین مقالات در زمینه تاریخ و ادب ایران منتشر ساخت.<sup>۱۳</sup>

اقدامات اقبال در چاپ کتابها و انتشارات مجلات و مقاله‌نویسی نشانگر آن است که وی به دنبال ترویج شیوه‌های نوین علمی است که این شیوه‌ها را در تحقیقات خود رعایت می‌کرد. وی حتی مقالاتی را در خصوص روشهای جدید تحقیق در تاریخ تألیف و ترجمه کرد و مقایسه‌هایی بین شیوه-های تاریخ نویسی قدیم و جدید انجام داد. او تلاش داشت شیوه‌های تاریخ نگاری قدیم را از بین برده و اصول تعلیم و تربیت را از پایه بر مبنای علمی استوار سازد.

در مقایسه با عباس اقبال؛ پیرنیا نتوانست عمیق در تاریخ تفکر نماید چون ایام جوانی و میان سالی خود را در وادی و دنیای دیگری سپری کرده بود و نتوانست در دهه پایانی عمر خود به طور جدی وارد عرصه دشوار تئوری‌های تاریخی شود. وی با مکاتب تاریخی آشنا نبود گرچه تاریخ ایران باستان را به خوبی تدوین کرد اما این اثر تلفیقی از آثار قدما با یکدیگر بود. گرچه کاری جدید بود اما قدرت تحلیل پیرنیا ضعیف بوده و به روایتی باز هم اسیر واقعه پردازی شده است در حالیکه اقبال در حین روایت گری و نقل تاریخ که مانند پیرنیا عمل کرده از آنجا که تاریخ را از دوره جوانی به عنوان رشته مورد علاقه خود انتخاب کرده بود و در حوزه فرهنگی تاریخی قرار داشت تاریخ را تحلیل می-نمود سنجش و اظهارنظر و تحلیل تاریخی در مورد رویدادها که اقبال انجام داده دقیقاً نشان می‌دهد که وی مفسر تاریخ است.

روش پیرنیا در تاریخ نگاری همان روش محمد بن جریر طبری بود در تاریخ طبری مورخ برای بیان رخدادها روایت‌های مختلف را نقل می‌کند بدون آنکه خودش داوری کند. این روش برای این بود که مورخ احتیاط می‌کرد که مبدا اشتباه کند و دیگران را به اشتباه بیندازد بنابراین همه اقوال مربوط به یک واقعه را می‌آورد تا خواننده خودش داوری کند. مرحوم پیرنیا هم تمام روایات مختلفی که در مورد اسکندر در اروپا نوشته شده بود را عیناً در کتابش ضبط کرده است بدون اینکه بگوید کدام قول

ارجح است. اما اقبال بر حسب اجتهاد و استنباط خود تاریخ نوشته است. یعنی تمامی اقوال را ذکر نکرده بلکه آن چیزی را که خودش از مطالعه همه آن مراجع خوانده و فهمیده و اجتهاد کرده نوشته است مضافاً به اینکه نثر اقبال بسیار شیرین و روان است در حالیکه نثر پیرنیا خسته کننده است. اقبال از کسانی است که هر چند مجال فراوان و فرصت کافی نیافت اما به روش علمی در تاریخ نویسی خیلی نزدیک شد و برای نوشتن تاریخ از کتابها و تحقیقات خارجی و داخلی هر دو استفاده کرد.

هر دو مورخ به نحوی رسوبات مورخان قدیم را دارند و هر دو به لحاظ بینش قایل به نقش شخصیت در تاریخ هستند و تاریخ را قائم به اشخاص می‌دانند. پیرنیا چون به نسل مورخان قدیم نزدیکتر است این کیش شخصیت را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد در حالیکه عباس اقبال چون اعتقاد به استفاده از سایر علوم در تاریخ دارد کارهایش متفاوت گردیده است.

دکتر زرین کوب می‌نویسد: اگر در آنچه مربوط به تاریخ سیاسی است بیشتر به احوال و اوصاف سرداران و فرمانروایان توجه شده پیرنیا علاقه نشان می‌دهد این ظاهراً از اهمیتی برخوردار است که برای نقش شخصیت قائل بوده نام و نسب پادشاه، حوادث مقارن جلوس، وقایع مربوط به روابط با ممالک و اقوام، پایان کار و بالاخره صفات و اخلاق، تقریباً درباره تمام پادشاهان معروف از کوروش تا اردشیر به ترتیب و دقتی زائدالوصف توصیف شده است تا حدی که تاریخ‌نویسی او در این موارد غالباً طرح و شکلی پیش‌بینی شدنی دارد و از هیجان خالی به نظر می‌رسد.

تفاوت دیگر آن است که در تاریخ‌نگاری پیرنیا استفاده از علوم مرتبط با علم تاریخ منظور نظر نبوده است در حالیکه تاریخ با علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، علوم سیاسی، جغرافیا و دیگر علوم مرتبط است. به همین دلیل مورخان امروزی در نگارش به علوم دیگر توجه دارند و حتی در زمینه‌های مختلف دانش یعنی تاریخ نظامی، تاریخ اقتصادی، تاریخ اندیشه دینی، تاریخ هنر و غیره به تحقیق و پژوهش می‌پردازند. با یک نگاه به فهرست کتابها و مقالات عباس اقبال به راحتی می‌توان به وسعت دید و تنوع کارهای او پی برد. حوزه تحقیقات عباس اقبال شامل ادبیات تاریخ، جغرافیا، علوم دینی، تراجم احوال رجال، بررسی تمدن‌های قدیم و جدید، مسائل روز و مباحث اجتماعی می‌گردد، در حالی که در کتابهای پیرنیا یک تاریخ‌نگاری خشک و یکنواخت دیده می‌شود، اقبال بر مزیت تاریخ به شیوه‌های علمی تأکید داشت و اصولاً تاریخ را علمی دارای قوانین کلی و روش استدلالی می‌دانست و به ارتباط این علم با سایر علوم اعتقاد داشت، او این روش را در شیوه-

های فرهنگی جستجو می‌کرد و معتقد بود تاریخ‌نگاران فرنگی، فن تاریخ‌پژوهشی را بر مبنای علمی استوار کرده‌اند و مثل هر علم دیگر مهارت در آن علاوه بر استعداد غریزی و ذوق طبیعی موقوف به فرا گرفتن مقدمات علمی بسیار و استعانت از علوم چند و داشتن نظر دقیق و اقتضای روش کار استادان این راه و به کار بردن نظریه بحث و انتقاد در استنتاج مسائل تاریخی است.<sup>۱۴</sup>

پیرنیا در تاریخ نویسی بیشتر به مسائل کلی نگاه می‌کرد و تکیه وی بر حوادث و رویدادهای مهم بود. در تحقیقات تاریخی وی جزئی‌نگری کمتر وجود دارد و به مباحث تاریخی به صورت تک موضوعی هیچگاه نپرداخت که این امر نشانگر آن است که وی با متد و شیوه‌های تاریخ نگاری جدید آشنایی نداشته و تاریخ را به شیوه محققان قبل از خود نگاه می‌کرد. گرچه مانند مورخان قبل از خود به نقل روایت و رونویسی از دیگران نپرداخت و خود به تدوین تاریخ براساس اسناد و مدارک دست یازید. اما موضوعات خاص به هیچوجه مورد توجه قرار نگرفت و مانند عباس اقبال به مقاله نویسی نپرداخت. در حالیکه مرحوم اقبال به نشر مقالات تاریخی در مجلات مختلف پرداخت و در برخی موضوعات خاص تاریخی مقالاتی را نوشت. برخی پژوهش‌های وی ارزش گران قدری دارند و از ارزنده‌ترین پژوهش‌های تاریخی محسوب می‌گردند. علت اینکه پیرنیا به مقاله نویسی و موضوعات خاص تاریخی توجهی نداشت به این خاطر بود که وی در ابتدا قرار بود کتاب درسی تألیف نماید و در تقسیم‌بندی که صورت گرفته بود تألیف تاریخ کامل ایران به همکاری حسن پیرنیا، سید حسن تقی زاده و اقبال آغاز گردید که پیرنیا بعداً همین کار را که تدوین تاریخ ایران باستان بود ادامه داد و دوره سه جلدی تاریخ ایران باستان را نوشت. چون تدوین این کتابها چندین سال طول کشید زمانیکه پیرنیا مشغول نوشتن تاریخ ایران دوره ساسانی بود سکتته کرد و این عمل ناتمام ماند.

## نتیجه

عباس اقبال آشتیانی و حسن پیرنیا دو نفر از مورخان نامی عصر پهلوی محسوب می‌شوند. پیرنیا در دوران پهلوی اول می‌زیست و عباس اقبال در دوره محمدرضا پهلوی، هر دو جزو پیشگامان تاریخ-نویسی جدید معرفی می‌گردند. با این وجود پیرنیا نمونه‌ای از تاریخ‌نویسی جدید با تمایلات و شیوه-های تاریخ‌نویسی سنتی بود اما عباس اقبال نمادی از تاریخ‌نویسی جدید با تمایلات تاریخ‌نویسی مدرن و دانشگاهی یا به اصطلاح آکادمیک بود. هر دو مورخ تمایل به شکوه و عظمت ایران داشتند. پیرنیا تاریخ‌نویسی ناسیونالیست و محافظه‌کار بود اما اقبال ناسیونالیستی استدلالی و در شیوه

تاریخ‌نویسی با تکیه به شیوه‌های علمی تاریخ‌نویسی، بین این دو مورخ از برخی جهات تشابهات و از برخی نظرها تفاوت‌هایی وجود دارد که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است، در خصوص هر یک از دو مورخ مقاله‌ها و کتابهایی نوشته شده و روش تاریخ‌نگاری آن دو را مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، با وجود تلاش‌های زیادی که توسط دو مورخ صورت گرفته اما به نظر می‌رسد در زمینه تئوری و نظریه‌پردازی هیچ‌کدام مبتکر و مخترع شیوه جدید در تفکر تاریخی نبوده‌اند و هر دو رسوباتی از مورخان قدیم ایرانی دارند و به لحاظ بینش و نگرش اسیر متد و شیوه‌های تاریخ‌نگاری غربی شده‌اند، پیرنیا کمتر و عباس اقبال بیشتر، در مجموع بسیاری اقبال را بنیان‌گذار علم تاریخ در ایران دانسته‌اند.



## پی نوشت ها

- ۱ اعتماد السطنه، محمد حسن خان (۱۳۰۶ ق) *المآثر و الآثار*، ص ۹۵-۹۴.
- ۲ اعتماد السطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۹) *روزنامه خاطرات*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۵۰۷.
- ۳ آدمیت، فریدون (۱۳۵۷) *اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی*، تهران: انتشارات پیام تهران، ص ۲۷۰.
- ۴ پیرنیا، حسن (مشیرالدوله ۱۳۸۴) *تاریخ ایران باستان تاریخ مفصل ایران قدیم*، تهران: انتشارات اکباتان، ص ۴۸.
- ۵ صافی، قاسم (۱۳۷۵) *مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب تاریخ ایران*، تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد تهران، ص ۸۳.
- ۶ باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۶۲) *تلاش آزادی*، تهران: انتشارات نوین، ص ۳۷.
- ۷ زرین کوب، عبدالحسین، «تاریخ نگاری پیرنیا»، *مجله راهنمای کتاب*، جلد ۱۵، ص ۷۵۳.
- ۸ اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶) *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نشر نامک، ص ۱۸.
- ۹ انجمن آثار مفاخر فرهنگی (۱۳۸۴) *زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی عباس اقبال آشتیانی*، مجموعه زندگینامه‌ها، شماره ۶۰، تهران: چاپ انجمن مفاخر فرهنگی، ص ۶۲.
- ۱۰ اقبال آشتیانی، عباس. *مجله یادگار* سال ۴، شماره ۳، ص ۵.
- ۱۱ نیک بین، نصرالله (۱۳۷۴) *اظهارنظر درباره ارزش علمی تاریخ مشیرالدوله*. تهران: نشر خودکار، ص ۳۴۶.
- ۱۲ فصیحی، سیمین (۱۳۷۲) *جریانهای اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی*، مشهد: نشر نوند، ص ۱۵۸.
- ۱۳ افشار، *مجله دانشکده ادبیات*، سال سوم.
- ۱۴ اقبال آشتیانی، عباس. *مجله یادگار*، سال ۴، شماره ۳، ص ۹.